

گزارش اختصاصی «توسعه ایرانی» از یک دیدار در «بنیاد نوای مهر تاک»

# «بهشت دسته جمعی» فرشتگان کوچک

آشنایی با نویسندگان کودک و نوجوان و معرفی کتابشان



**شاعرانگی آتفه چهار محالیان به نقطه بی بدیل مادر در معنای واقعی آن، نه برای زادن صرف، پیوند خورده است تار و زور و زار را با دودیدن و فریاد زدن از امید و آینده بگذرانند تا همه باور کنند که «گنج های ایشان در میان رنج های ایشان نهفته است و ادبیات نجات است»**

سحر رحیمی با داستان های «شک دریا» و یک داستان دیگر، معین میرانی با دو داستان، سعیده رحیمی با یک داستان، مبینا سجادی با داستان «نفس سیاه»، «مغازه اوستا» و «کفش هایم»، زهرامختاری با داستان های «زباله های غمگین» و «شهر روزها»، میلاد صادقی با داستان های «پرند های که می خواست برنده شود» و یک داستان دیگر، فاطمه نجفی با یک داستان، عرشیا پور شجاع با داستان های «میمون های شهر ما» و «کلبوس»، بهمن، س با داستان های «درخت دفتر نقاشی» و داستان «قصه معصومه، خنگول، صغرا خانم و گربه» و یک داستان دیگر، ابوالفضل مراد با داستان های «رفتر پیر، سطل زباله و جوی مهربان» و «باغ خوب» و یک داستان دیگر و مهر آفرین موحدی با داستان «درهای ربه دیوار».

## این کتاب را بخرید

از پشت جلد کتاب:

«بهشت دسته جمعی» کتاب شازده کوچولوهایی است، آمده از سیارهای در جنوب پایتخت. سیاره پارچه فروشان، بساط های کنار گذر و نشنگان خماری ساکن پیاده رو، چشم های ستار دار، و تن های با مرام و کوفته، سیاره دروازه غار، خیابان مولوی تهران.

کودکانش داستان ها نوشته اند چون مرواردهایی بر دندان های سیاه کلان شهر. دل کودکی را چلانده اند و خون معصوم و بالغش را جریان داده اند به جمله ها و داستان های ایشان، توی دست هایی خوشحال و کوچک روبه ویمان گرفته اند:

می خرین خانوم؟ آقا؟ کتاب دارم، کتاب ماست، خودمان نوشته ایمش.

این کتاب را بخرید. جلد ها از آن را بخرید و هدیه ها بیاورید آن.

چرا که این راه، نوری رنگی است و به کودکان افتاده و ایستاده بر زانو، جان می دهد، راه و چاه را بشکافند و بنویسند.

هر جلد از این کتاب را که از داستان و شاخه های ایشان بگیریم، قلب کوچک انسانی را به آینه داش روشن داشته ایم.

باشد تا کودکان دیگر هم فانوس قلم، فرهنگ و کتاب بردارند و نسلی دیگر نوشته آید.

کرده بودند و چند دقیقه بیشتر طول نکشید تا فکر کنیم که این کودکان با مهندس کاظمی رفاقت چند ساله دارند. بچه های مهر تاک، زلال مثل رود جاری شدند و چنان صادقانه از دنیا هایشان گفتند که به سختی می شد باور کرد، آن ها متعلق به همین جهان پسر از دروغ و دورویی هستند. بچه هایی که بلد نبودند ستاره های روی سردوشی آدم ها را بشمارند، بچه هایی که از ملاحظاتی سلسله مراتبی چیزی نمی دانستند، که موجودی ایشان چنان حقیقی بود که آن چه بودند می آندیشیدند را ذره ای پس و پیش نمی کردند. این کودکان نویسندگانی هستند که حقیقت را خواهند گفت: عربان و شاید اندکی بی رحم، بدون مرز و بدون خط کشی. عکس یادگاری گرفتند و اکنون با قول همکاری میهمانانشان گام های پرامیدتری بر خواهند داشت.



## اما کتاب «بهشت دسته جمعی»

کتاب «بهشت دسته جمعی» نخستین مجموعه داستان ۱۲ کودک اکنون نوجوان است که طی چهار سال آموزش و بارور کردن استعداد هایشان، ۲۶ داستان کوتاه خود را در یک مجموعه گرد آورده اند که مقام نخست گروه داستان نویسی را نیز از آن خود کرده اند. این مجموعه که از داستان های عاشقانه و رمانتیک و داستان های رئالیسم و داستان های شگفت و تخیلی و فانتزی را در بر می گیرد در باغ کتاب تهران رونمایی شده است. مجموعه داستان «بهشت دسته جمعی»، را نشر نیماژ منتشر کرده است و با مقدمه و به کوشش معلم داستان نویسی این کودکان، آتفه چهار محالیان، شاعر و منتقد و با همراهی و تلاش شیوا مقلو، مدرس دانشگاه، نویسنده، مترجم و منتقد که در این دیدار نیز حضور داشتند، چاپ شده و اکنون به چاپ دوم رسیده است و چاپ سوم آن نیز با همراهی مهندس مصطفی کاظمی و آقای سعادت در اختیار کتابخانه های عمومی و فرهنگسراها قرار خواهد گرفت تا در دسترس عموم باشد و قرار بر آن شد که با همراهی آقای سعادت، شهر دار منطقه برای بچه ها جلسات داستان خوانی و نقد و بررسی داستان ها را در هفته تهران در فرهنگسرای منطقه برگزار کنند.

این ملاقات با هدایایی از طرف مهندس مصطفی کاظمی به نویسندگان امروز و آینده و قول همراهی شان و در عوض با کتابی که امضای دسته جمعی بچه ها را در خود داشت برای مشاور عالی شهر دار و عکس دسته جمعی نویسندگان مجموعه داستان «بهشت دسته جمعی» با ایشان به پایان رسید.

## داستان نویسان این مجموعه

علیرضا پور شجاع با دو داستان «فرشتگان دشت» و «گردن بند آینه ای»، داستان نخست، برنده جایزه سپیدار یعنی جایزه محیط زیست شهر دار است و مقام نخست کشوری را به دست آورده است.

در یافته بود و با استمرار در آن چه می آندیشید، آن را به واقعیت بدل کرد تا امروز ما با نویسندگان کودک فهیم و کتاب خوانده ای روبه رو شویم که اصول داستان نویسی را می دانند و خود اکنون می توانند دانسته هایشان را به دیگری منتقل کنند. کودکانی که امروز آموخته اند در کنار کار کردن، درس بخوانند، بنویسند و رویا هایشان را باور کنند. شاعرانگی آتفه چهار محالیان به نقطه بی بدیل مادر در معنای واقعی آن، نه برای زادن صرف، پیوند خورده است تار و زور و زار را با دودیدن و فریاد زدن از امید و آینده بگذرانند تا همه باور کنند که «گنج های ایشان در میان رنج های ایشان نهفته است و ادبیات نجات است». او که به درستی دریافته است که ادبیات کودک را باید کودکان بسازند و این یعنی نگاهی نوبه ادبیات کودک که نویسندگان آن همیشه و همچنان بزرگ ترهایی بوده اند که گاه نه تنها با جهان کودک فاصله دارند، بلکه جهان این کودکانی که بیشتر از هر چیزی با تلخی آشنایی دارند، دور از ذهن فانتزی برخی از نویسندگان کودک است.

آتفه چهار محالیان علاوه بر تمرکز بر فرهنگ و همچنین نشان دادن افق های رنگی نه در دور دست، که در نزدیکی این کودکان، به ساختن ادبیات کودکان توسط کودکان معتقد است و بی هیاوهر آن پای فشرده است تا اکنون از پس چهار سال تلاش بی وقفه، مجموعه داستانی را به جامعه تحویل دهد که نویسندگان همن کودکان دور از کتاب بوده اند. و این کودکان اکنون بالنده به فرشتگانی در بهشت کوچکی مبدل شده اند که جهانی رنگی و زیبا را پیش روی ما قرار داده اند. «بنیاد نوای مهر تاک» استعداد های نهفته این فرشتگان کوچک شهر دودی را امروز با سر بلندی تحویل ایران عزیز ما داده است و اگر چه هنوز با مشکلات و کمبود های فراوان در امکانات و فضای کافی دست و پنجه نرم می کند، اما همچنان امیدوار و پر تلاش دل به کودکان بسته است و تیک آن روز گاری که همه مردم به سهم خود، هر چند اندک، برای این کودکان قدمی بردارند و همراه و یاور آن باشند که زندگی را همه با هم به یک اندازه شیرین شویم.

## «انسان، دشواری و وظیفه است»

مهندس مصطفی کاظمی گامی بلند در این همراهی و یاری رساندن به این کودکان برداشتند تا به یاد همه مردم و به ویژه مسئولان بیاورند که تلاش برای آینده و امروز این کودکان بر همه مافرض است. از این روی در این ملاقات چند ساعته که بخشی از آن با گپ و گفت با مسئولان و مربیان و مدرسان این بنیاد گذشت، به دعوت مهندس کاظمی، مشاور عالی شهردار تهران، شهردار منطقه و شهردار ناحیه، آقایان سعادت و حاتم نیز به این جمع پیوستند تا برای بهتر شدن شرایط بنیاد قدم های مهمی برداشته شود و مکان آن به ساختمان مناسب تری انتقال یابد و از این پس شهرداری بار و همراهی برای این بنیاد و کودکان باشد. پس از آن مشاور عالی و رئیس دفتر شهردار تهران با همراهی آقایان سعادت و حاتم در دیداری دوستانه با این نویسندگان کودک و نوجوان به گپ و گفت نشستند و از بچه ها درباره داستان هایی که نوشته اند، پرسیدند؛ از رویا هایشان، از آن چه دوست دارند در آینده باشند، از داستان هایی که قرار است بنویسند، از آرزو هایشان، از تیم فوتبال محبوبشان و این که ایده قصه هایشان را چه طور یافته اند و شگفت نبود که همه آن ها راه نویسندگی را انتخاب

## قصه از بنای «بنیاد نوای مهر تاک» به دست زنان و مردانی آغاز می شود که بر آن شدند تا کودکان این خیابان های نامن و خشن را در بهشت کوچکی زیر بال و پر خود بگیرند و نوید آینده ای پر از رنگ را در خاکستری و دودی این خیابان بدهند



عکس: سحر سینی

## مهندس مصطفی کاظمی گامی بلند در این همراهی و یاری رساندن به این کودکان برداشتند تا به یاد همه مردم و به ویژه مسئولان بیاورند که تلاش برای آینده و امروز این کودکان بر همه مافرض است

می شوند. به انتظار ایستاده بودند؛ با لبخندی چنان ساده و بی پیرایه که باور کردیم لحظه ای از زمین کنده شدیم و در بهشت کوچکی افتادیم. ایستاده بودند به انتظار، اما در چشمشان پر لختندشان اثری از خشونت و نفرت و کینه نبود. ایستاده بودند و انتظار نامی امی کشیدند، اما اثری از تفاخر و غرور نویسندگی و شهرت در آن ها نبود. قصه اما، از این آغاز نمی شود.



## گنج هایی بافته رنج

قصه از بنای «بنیاد نوای مهر تاک» به دست زنان و مردانی آغاز می شود که بر آن شدند تا کودکان این خیابان های نامن و خشن را در بهشت کوچکی زیر بال و پر خود بگیرند تا از دسترس هر چه بیراهه دور بمانند و نوید آینده ای پر از رنگ را در خاکستری و دودی این خیابان بدهند. خانم جلالی و آقای عبداللهمیان و چند تن دیگر که نجات یافته از روزمرگی بوده و زندگی را و شاد زیستن را با زنان و کودکان بسیاری تقسیم کرده اند، جان پناهان این بهشت کوچک اند تا به کودکان جنگ و مبارزه برای خوب زیستن و تحصیل رایاموزند. آتفه چهار محالیان اما، طرخی نودر انداخته بود و از چهار سال پیش راه را با این کودکان اکنون نوجوان آغاز کرده بود؛ سر سخته و خستگی ناپذیر در دست به حیاتی ترین نقطه موجودیت این کودکان دست گذاشته بود و آن ترمیم فر هنگی بالنده در این کودکان بود. نوشتن؛ این جان پناه همیشه انسان از آن روز که نیاز به گفتن و شنیده شدن را در خود یافت. انسان راوی، انسان روایتگر که می تواند در قصه هایش رویا بیافد و آرزو کند و از مرز های مکان جغرافیایی اش و حتی چار چوب واقعیت و رئالیسم فراتر برود و تخیلش را تا آن سوی ناممکن ها پرواز دهد. خواندن و خواندن و خواندن و در نهایت نوشتن، ضرورت تغییر دنیای این کودکان در معرض مخاطره ساخته بزرگ تر هایشان و بزرگ تر هایمان قوی تر

شهردار که یک جور اهالی عادت کرده اند سمت و منصبشان را جمع کنند و در یک کوله پشتی بگذارند و با دو چرخه در شهر تردد کنند تا قبل از هر چیزی، یک شهر روند باشند تا یک مدیر عالی تر به شونده بر حوصله خبر بودند. همین قدر کوتاه و بدون کش و قوس. اما به خاطر دغدغه همیشگی شان برای شهر و شهروندان بود که خبر کوتاه نویسندگی شدن کودکان «بنیاد نوای مهر تاک» را به گوششان رسانند و همین کافی بود تا اشتیاق و امید را در چشمانشان ببینیم و قرار یاری دیدار با این بزرگ زنان و مردان کوچک بگذارند؛ بی هیچ تشریفاتی پیگیری اوضاع و احوال این نویسندگان آینده که نه، نویسندگان اکنون شدند تا نزدیک بان های گفت و گو بنشینند.

قرار سر جایش باقی ماند تا مشاور عالی شهردار در میانه تمام بهانه ها و گرفتاری ها نومی شوده های معمول امروز ما، بی بهانه راهی دیدار کودکان نویسنده شوند.

۱۰ صبح پنجشنبه ۱۱ مهر ماه راهی کردیم به سمت خیابان هایی قدیمی و سلوغ و در هم، بر هم که موتور سیکلت ها و سخت گرفتن زندگی بر مردمان محله اش، توانسته بود اصالت و زیبایی تهران را به پس زمینه بکشاند تا خطای چشم به جای پنجره های رنگی و معماری عهد قجری، دود ببیند و ماشین و گاری های پرده و پارچه، بوی تند ماهی لاید حالا دیگر شناسنامه این خیابان شده و بیشترین تصویری که می شد دید، لب های بی لخت بود. خیابانی به بغایت مردانه، به بغایت خشن و به بغایت دل مرده؛ خیابانی بافته از درد و خستگی. آن قدر که در نخستین برخوردمان در کمال شگفتی هنگام باز کردن در تاکسی، با اعتراض کسبه محل روبه رو شدیم. پیاده روها جای امنی نبود، نشنگان خماری که در دنیای خودشان بودند و سر در گریبان خود داشتند. آدم هایی خسته و نا امید که مرگ زندگی در چشمانشان بیشتر از هر چیزی، دیده می شد. زیستن در این خیابان نه چندان عریض با مغازه های فرسوده اش، یک جنگ واقعی می نمود. شمار زنان این جالندک بود و این شمار اندک لایده بلندی مردانه استحاله شده بودند تا زیستن را تاب بیآورند. این جا همه چیز از انسان تا خیابان بافته رنج بود؛ رنجی که راهش را به میانه داستان ها باز کرده بود و چنان بی درد و سادگی در نگاهی کودکان نشسته بود که به سختی می شد باور کرد این ها چه بزرگوارانه از آن عبور کرده اند و بنای غرزدن ندارند.

از میان کوفتگی خیابان اما، به بهشت کوچکی قدم گذاشتیم، آن چنان کوچک که باورمان نمی شود ۲۵۰ کودک در این جای کوچک که حتی برای زندگی یک خانواده نیز کفایت نمی کرد، موسیقی و نقاشی و زبان انگلیسی و ادبیات و داستان می آموزند و برای زیستن در جهان بی رحم ساخته بزرگ تر هایشان و بزرگ تر هایمان قوی تر

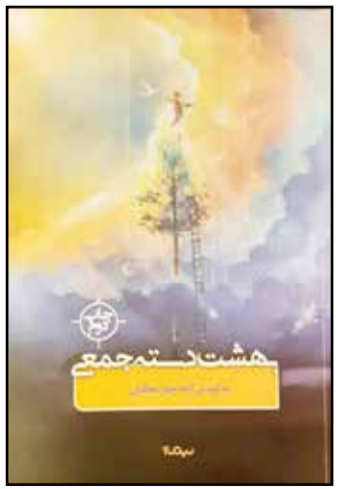


افسانه فردان

شنیدیم که کودکان کار (بخوانید جنگندگان کوچک زندگی برای زیستن در این جهان که دیو هزار سر است) نویسنده شده اند؛ نه اشتباه نکنید، نه از آن میلیون ها نویسنده ای که با هزار ضرب و زور و چند تار تری نزد این ناشر و آن ناشر، نام «نویسنده» را به یک می کشند که مثلاً شترتی را از جوی های دبیوی مرادات اجتماعی بردارند و بشود کاپ تلای زندگی شان.

شنیدیم که در کوچ پس کوچ های تنگ و بی عبور محله ای که روزی نبض تهران در آن می زد و حالا به پس زمینه ذهن عبران تنگ حوصله عجل بدل شده و دیگر کسی در نقشه تهران سراغی از آن نمی گیرد، مهر را بر تکی تابانده اند تا ساکنان کوچک فراموش شده این کوچ ها را بارور کنیم.

شنیدیم از دروازه غار تا چهارراه سیروس و چهارراه مولوی نویسندگانی سر بر آورده اند و چه فاصله را زیاد و دور دیدیم از سر سام آوری زندگی پر مشغله و گرفتاری هایی که بهانه های خوبی برای آژایمر این روز هایمان شده اند. اما دور نبود، این فاصله، فاصله ما از جهان کودکانی بود که در فاصله نیم ساعتی زیر آسمان یک شهر با ما زندگی می کردند. قصه مسئولان دولتی در این فراموشی ها پر غصه تر است که در این پیچ و وایبج اقتصادی و اختلاس ها و «غر دم از باغ بری می رسد» که دیگر در های امید را بیست هاند تا فهم مان بشود که این گوری که بر آن می گرییم، جناز های ندارد.



## یک روز نه چندان معمولی

اماد میانه این ناهمیدی درست در روز های آخر شهریور که قدر روز کوتاه تر می شد و شب زودتر سرک می کشید به هیاهوی سلوغی شهر، خبر را به گوش مهندس مصطفی کاظمی رساندم، همین قدر کوتاه و مختصر. مشاور عالی وزیر تیس دفتر